



زبان مادری در خطر فراموشی و نابودی

درباره اهمیت پاسداری از زبان مادری که پایه هویت ملی است

علیرضا حیدری



می‌گویند در چنین روزی در سال ۱۹۵۲دانشجویان دانشگاه های مختلف شهر داکا که در آن زمان پاکستان شرقی نامیده می شد، برای ملی کردن زبان بنگالی به عنوان دومین زبان پاکستان (در کنار زبان اردو) تظاهرات مسالمت آمیزی برپا کردند، اما پلیس به آن هاتیراندازی کرد و عده‌ای از آن ها را کشت. این بود که یونسکو در سال ۱۹۹۹این روز را روز جهانی «زبان مادری» نامید تا فرصتی باشد برای پاسداشت این گونه های زبانی.می دانیم که سخن گفتن از هویت و فرهنگ و تاریخ و دانش، بدون توجه به زبان ممکن نیست، چون زبان پایه و مایه هر هویت و فرهنگ و تاریخ و دانش است. برای دانستن این نکته کافی است در یک جست وجوی ساده در اینترنت دریابیم که تاکنون کتاب های فراوانی با موضوع نسبت زبان با اندیشه، با هویت، با تاریخ و با فرهنگ نوشته شده است.بنابراین،اساساًهیچ تاریخ و هیچ هویتی شکل نمی گیرد، مگر اینکه باور داشته باشیم، آن قوم و مردم زبانی مایه ور داشته و دارند. زبان ها گاه در یک هویت یک پارچه خود نمایی می کنند و گاه هویت های

چهل تکه ای را شکل می دهند که هر کدام به نوعی آفریننده فرهنگ های خرد و اثر گذاری بوده اند. البته این زبان های خرد گاه خود گستره جغرافیایی وسیعی را شامل می شوند و برخی از آن ها از دیربگی قابل اعتنایی هم برخوردارند از این رو، وقتی از مفهوم «هویت» سخن می گوئیم، ابتدا به هویت قومی نظر داریم، بعد به هویت ملی و تأثیر پذیری آن ها از زبان قومی و سپس زبان ملی. به تعبیری دیگر احترام گذاشتن به زبان های مادری متنوع قومیتی، همان توجه به زبان ملی به منزله ریسمان اتحاد و انسجام ملی است. پس، پاسداشت «زبان های مادری» در واقع پاسداشت هویت و فرهنگ و تاریخ یک ملت است. زنده نگهداشتن زبان های مادری هم برای مبارزه با یکدست سازی زبانی، تحمیل زبانی، حذف و تضعیف زبان های مادری، بومی و منطقه ای است و هم تقویت و حفظ زبان های مختلف در دایره جغرافیایی گویشوران آن. از طرفی با حفظ زبان های مادری تنوع فرهنگی، رای،ه رسمیت می شناسیم و احترام به خرده فرهنگ ها راه را برای تثبیت فرهنگ ملی فراهم می آورد. مرگ یک زبان به معنای مرگ قسمتی از فرهنگ جامعه بشری خواهد بود و حفظ آن، در حکم محکم کردن پایه های تمدنی بشر است. در کشوری مانند ایران با همه تنوع زبان های مادری به خوبی می بینیم که گویشوران زبان های مادری هر کجا باشند بیش و کم، به همان زبان مادری خویش وفادارند و با هم زبانان خود به زبان مادری حرف می زنند، اما با دیگر هم وطنان به زبان ملی و رسمی کشور یعنی زبان فارسی سخن می گویند. به تعبیر زیبایی دکتر کرکازی ما «زبان مادری- بومی» و «زبان مادری فراگیر و میهنی» داریم که زبان مادری- بومی زبانی است که در یک شهر یا استان به کار گرفته می شود و زبان مادری فراگیر و میهنی، زبانی است که در سراسر کشور به آن سخن می گویند. اگر بخواهیم سخن دکتر کرکازی را در تشبیهی به کار ببریم به این ماند که زبان فارسی در گستره میهنی

در چهارمین نشست «هزار و یک شب رمان» در دانشگاه فردوسی رمان «ناطور دشت» نقد و بررسی شد

علیه آدم های تقلبی و جبر دنیای جعلی

گذشته (یعنی کودکی پیش از ورود به مرحله استفاده از زبان) را برایمان زنده کند. مثلاً فکر می کنیم با پول بیشتر می شود این حس را برگرداند، یا با قدرت بیشتر می شود این کار را کرد. اما این چیزها موقتی هستند و برای مدت کوتاهی آن حس را به ما برمی گردانند و بعد فراموش می شوند. ما در تمام این تقلها به دنبال (Real) با چیز واقعی هستیم که وجود دارد، اما به نظر می رسد پشت پرده ای پنهان است. ما می خواهیم پرده را پایین بکشیم و ببینیم. هولدن در جست و جوی چیزی واقعی است، اما پیدایش نمی کند و به جای آن مدام با آدم های (Phony) یا جعلی و تقلبی رو به رو می شود. چرا ما رمان را دوست داریم؟ چون همه ما این دوران را تجربه کرده ایم. رمان بازتاب شکل گیری تدریجی زبان در ما و آن حس حرمان و دورافتان از یگانگی با مادر است.

ما بازیگران نقش های مختلفیم

دکتر مهدی کرمانی، استاد جامعه شناسی دانشگاه فردوسی

این رمان پرداختی کم نظیر است از تجربه روزمره قهرمانش در سه روز. تجربه روزمره ما یکی از گسترده ترین ذخیره های اطلاعاتی است که به

ذهن ما فرصت و امکان تصویرسازی و بازاندیشی از این تصاویر را می دهد. اروینگ گافمن (جامعه شناس آمریکایی) در کتاب همیش، «نمود خود در زندگی روزمره» استعاره ای می آورد با عنوان صحنه تئاتر و زندگی نمایشی ما بر روی این صحنه. ما نقش های اجتماعی را می پذیریم، برایش آماده می شویم، آموزش می بینیم، با دیگری روی صحنه زندگی قرار می گیریم و شروع می کنیم به ایفا کردن این نقش ها در برابر دیگرانی که تماشاگران ما هستند و هم خود نقش های متعددی را در زندگی ایفا می کنند. ما با ترکیب و منظمه ما ای از نقش ها در زندگی سر و کار داریم. بازیگران روی صحنه برای اینکه بتوانند با کیفیت پذیرفته شده ای برای ناظران ایفا ی نقش بکنند، باید پشت صحنه ای داشته باشند که در آن پشت صحنه از نقش رها و خودشان بشوند. زبان و لباس نقش را بگذارند کنار و خودشان باشند. خودهایی که در ذهنشان ساخته اند بیشتر مطلوبشان است تا آنچه دیگران از آن ها انتظار دارند، اما به ناچار باید نقش هایی که از آن ها انتظار می رود، اجرا کنند تا همچنان فرصت ایفا ی نقش را داشته باشند. نویسنده در این سه روز در بیان قهرمان، او را به عنوان شاهدی هوشمند برای مخاطب تصویرسازی می کند که تقلبی بودن نقش ها را برملا می کند. نویسنده کار را به اینجا ختم نمی کند، بلکه شخصیت اصلی را پس از همه نقدهایی که به بزرگ سالان دارد، در قامت یک بزرگ سال روی صحنه می آورد. حالا او در برابر بزرگ سالان دیگر شروع می کند نقش بازی کردن و آنجادر برابر این همه از آلوده شدن واقعیت بیشتر و بیشتر نگران و معترض و یاهی می شود. صدایش را هم به این جهت بلند می کند. نکته جالب این است که نویسنده خیلی هوشمندانه به شما نشان می دهد که می توان فهمید آدم های روی صحنه آنچه نشان می دهند نیستند و دارند نقش بازی می کنند، اما این مسیر زندگی است و آدم ها چه با سختگیرانه ترین نهاد های انضباطی مانند بیمارستان و زندان، چه با نهاد های لطیف تر مثل مدرسه و رسانه باید آماده شوند که بیایند روی صحنه. روی صحنه جای یاهی گری نیست. هر چند می دانیم که پشت صحنه چه خبر است.

می گذارند؟ بدون اینکه بخواهم تمایزها و تفاوت های فرهنگی را نادیده بگیرم، باید بگویم که اگر اسم «هولدن» را فارسی و چند کارش را حذف کنیم، بقیه اش سازگار می شود با دغدغه ها و مشکلات کسی از نسلی که امروز در آغاز جوانی است. به نظر من هنر، فرم است. محتوا به قول «جاحظ» در اختیار همه است. آنچه می تواند محتوایی را تبدیل کند به اثری که توجه شما را جلب بکند، جنبه فرمی آن است. آنچه باعث می شود اثری را دوباره بخوانیم یا ببینیم فرم آن است. البته به این معنا نیست که محتوا کم ارزش است، منظوم این است که هنریت اثر هنری خودش را در فرم نشان می دهد. سلینجر در «ناطور دشت» فرم تعلیق تراژیک را خیلی قشنگ بیان کرده است. این استعاره تعلیق تراژیک را که وصف الحال هولدن قصه ماست، من وصف الحال نسل جوان خودمان می دانم. او نوجوانی اخراج شده از خانه، مدرسه و جامعه است. در تعلیق است. هیچ جایگاه و پایگاهی ندارد. قصه و روایتی که در سه روز می گذرد، روایت یک نسل است که در سه روز دارد تصویر می کند. در تعلیق تراژدی، قهرمان قصه هر کدام از دوره را انتخاب بکند برایش فاجعه بار است. قهرمان قصه ما اینجا نه بر سر یک دو راهی، که بر سر دو راهی های متعددی قرار دارد که هر کدام را انتخاب کند فاجعه خواهد بود. ماندن در مدرسه برایش فاجعه است، فرار از مدرسه هم برایش فاجعه است. ماندن در خانه برایش فاجعه است، فرار از خانه هم برایش فاجعه است. ماندن در آن هتلی که در آن اقامت کرده برایش فاجعه است، بیرون زدن از آن هم برایش فاجعه است. تراژدی وقتی به اوج خودش می رسد که وقتی به خانه دوست پدرش می رود آنجا هم فاجعه در انتظارش است. او هیچ جایی ندارد. هیچ جا به رسمیت نمی شناسندش. اینکه گفتم شبیه نسلی در ایران می بینم – البته مسائل زندگی بشر است – همین است. انسان وقتی زمان زیادی در حالت تعلیق تراژیک بماند کارش به جنون و همان جایی می کشد که کار هولدن، قهرمان داستان، کشید. به تاگی به این نتیجه رسیدم که زائر مورد نیاز جامعه ما، زائر رمان است. رمان به ما سیر در عقلایت را آموزش می دهد. یک وقتی استاد شفیی دککنی جمله ای را در کلاس گفت که از ایشان نقل قول می کنم. می گفت عشق عسل است، ولی مردم ما قد خون دارند و اگر عسل بخورند دست و پایشان را از دست خواهند داد. به نظر من باید کمی از شعر به طرف رمان حرکت کنیم تا عقلایت در بدنه جامعه تریق شود و هر کدام از ما به نحوی برای زندگی خودمان و زندگی انسان عقلایت را تکثیر و تقویت کنیم.

این رمان را دوست داریم، چون تجربه اش کرده ایم

دکتر محمود رضا قربان صباغ، دانشیار گروه زبان انگلیسی

من از منظر نقد روانکاوانه و زاویه ژاک لکان (روانپزشک و روانکاو شهیر فرانسوی) به این اثر نگاه می کنم. نهادها هم مانند نظام پدران (البته این نظامی استعاری است) با امر ونهی کردن حرکت می کنند. مدرسه ای که هولدن کالفیلد به آن می رود مدام از او کار کلاسی و نمره می خواهد و ارزش یابی اش می کند. هولدن دارد طغیان می کند. هولدن در دوران گذار است. این رمان را می توانیم رمان «شرف» بنامیم چون شخصیت در حال ورود به دنیای بزرگ سالی است. اما به نظر می آید هولدن ابا دارد که وارد این دنیا شود و مدام پا پس می کشد. مادر دوران بزرگ سالی دنبال چیزهایی می گردیم و چیزهایی درست می کنیم که یاد دوران آرمانی

برای خواننده امروز «چه» گفتن کافی نیست، «چگونه» گفتن هم مهم است. در آن موقع ما بیشتر رمان های کلاسیک ترجمه می کردیم و این آثار را هم می شد با زبان ادبی ترجمه کرد. چون فضا، فضایی قدیمی بود. ولی از زمانی که به ترجمه رمان های جدید امریکایی روی آوردیم دیگر نمی شد مسئله لحن را نادیده بگیریم. اتفاقاً سلینجر در همان صفحه اول رمانش از زبان راوی داستان می گوید که من نمی خواهم مثل دیوید کافر فیلد بنویسم. آقای امامی هم می گوید ما نباید سلینجر را همان طوری ترجمه کنیم که «دیوید کافر فیلد» را. نقد آقای امامی درست است. چون ترجمه آقای کریمی ترجمه ای بدون هویت است. یعنی راوی داستان به زبانی صحبت می کند که هویت ندارد. به این معنا که شما خارج از جهان کتاب آدمی پیدا نمی کنید که این طوری صحبت کند. مخصوصاً اگر این نکته را بدانیم که زبان راوی برای تبیین شخصیت و جایگاه اجتماعی او چقدر مهم است. کریم امامی پیش بینی می کند اگر ما با همین فرمان پیش برویم آثار غربی را بومی می کنیم و «هولدن کالفیلد» ما سر از چاله میدان در می آورد. بنابراین باید حد نگه داریم در میزان ادبی بودن زبان. مسئله هم واقعاً همین است که چطور حد نگه داریم. البته باید این نکته را روشن کنم آن چیزی که آقای کریمی منظور نظرشان است، سبک است. نه لحن. سبک سلینجر محاوره است. یعنی یک آدم همان طور که صحبت کرده، عین صحبت هایش را ثبت کرده است. ما معمولاً وقتی از اثری صحبت می کنیم، از لحنش صحبت نمی کنیم، از سبکش صحبت می کنیم، یعنی آن ویژگی ای که بر کل اثر حاکم است. معمولاً لحن ویژگی است که به جمله نسبت می دهیم، مثلاً می گوئیم این جمله لحنش بدبینانه، خوشبینانه، نوستالژیک و ... است. می توانیم هزار صفت برای توصیف لحن ها به کار ببریم و هر جمله می تواند یک لحن داشته باشد. این کتاب جادارد دوباره و با درکی دیگر از ترجمه به فارسی برگردانده شود.

«ناطور دشت» همه ویژگی های رمان نوجوان را دارد

دکتر محمد جواد مهدوی، استاد زبان

و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی
من از زاویه نگاه کار خودم یعنی ادبیات نوجوان درباره این کتاب صحبت می کنم. رمان «ناطور دشت» برای بزرگ سالان نوشته شده است، اما بعداً می بینند که مورد توجه نوجوانان قرار می گیرد. چند نفر از صاحب نظران رمان نوجوان، ویژگی هایی درباره این گونه ادبی مطرح می کنند که این اثر همه آن ها را دارد. امر جنسی، روبه رو شدن واقعی شخصیت با مرگ، تعامل شخصیت با نهاد های مختلف جامعه مانند مدرسه، خانواده، نهاد های مذهبی و سیاسی و پیدا کردن تکلیف اجتماعی مثل اجبار به کسب درآمد از مهم ترین ویژگی های ادبیات نوجوان است. همه این ها را در رمان «ناطور دشت» می بینیم. هولدن کالفیلد در این رمان دوست ندارد از دوران نوجوانی بگذرد و وارد بزرگ سالی شود. بنابراین، می گوید دوست دارد لب پرتگاه بزرگ سالی بایستد و نگذارد نوجوانان به این پرتگاه سقوط کنند.

نسل امروز و زندگی در تعلیق تراژیک

دکتر مهدی زرقانی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

این رمان، دغدغه های نسل جوان را مطرح می کند. در رمان های آمریکایی که تاکنون در این نشست هامورز کرده ایم («گتسی بزرگ»، «وداع با اسلحه» و «خوشه های خشم») تناسب عجیبی دیده ام بین آن جامعه و جامعه امروز ایران. برایم جالب است که این شباهت از کجا آمده است؟ آیا به این دلیل است که آثار بزرگ ادبی و هنری بر نقطه های مشترک زندگی بشر دست



طرحی از سلینجر که بر جلد مجله تایم در سال ۱۹۶۱ چاپ شد

خادم

شدت شهرت غیرقابل پیش بینی رمان «ناطور دشت»، درست برخلاف روحیه مردم گریزی افراطی سلینجر بود. با انتشار این اثر از نوجوانانی که صورتشان به تازگی جولا نگاه جوش جوانی شده بود تا روزنامه نگاران، خبرنگاران، عکاسان خبری و... راه افتادند دنبال نویسنده برای گرفتن امضا. مصاحبه. عکس و... که البته سلینجر با نهایت بد خلقی آن ها را تا حد ممکن می راند. البته که چندان فایده ای نداشت و او عاقبت چاره کار را در این دید که بگذارد و بگریزد به خانه ای دور افتاده از شهر و در راه روی هر بنی بشری بسته نگاه دارد. او ۵۹ سال پس از انتشار رمان و مشهور شدن متعاقب آن عمر کرد و بیشتر آن را در انزوا و مرموزانه زیست و از آن خانه آثاری کم و گزیده به بیرون فرستاد. سال ۲۰۱۰ هم از دنیا رفت و کسی دقیق نمی داند چند اثر منتشر نشده در گاو صندوق خانه اش ماند.
اما سال ۱۹۵۱ در تقویم تاریخ ادبی ادبیات امریکا سالی خاص بود، سال زایش «هولدن کالفیلد»، نوجوانی سرکش و عصیانگر که در طول سه روز نه تنها شرحی می دهد از زندگی اش. گذشته و آنچه بر او رفته و نگرانی آنچه در انتظارش است، بلکه نقدی دارد به جامعه امریکا. دوران بزرگ سالی و بزرگ سالانی که به نظر او آدم هایی اصیل نیستند و موجوداتی تقلبی اند و ... از «ناطور دشت» تاکنون ۶۵ میلیون نسخه به صورت رسمی و به زبان های مختلف منتشر شده است و هنوز هر ساله حدود یک میلیون نسخه از آن به فروش می رسد.
چهارمین نشست از سلسله نشست های هزارویک شب رمان که به همت دکتر سید مهدی زرقانی در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار می شود، به نقد و بررسی این اثر اختصاص داشت. آنچه در ادامه می آید گزیده ای از صحبت های سخنرانان است.

«ناطور دشت» و نخستین بحث درباره لحن در ترجمه

دکتر علی خزاعی فر، مترجم و سردبیر فصلنامه مترجم

من منحصرأ درباره ترجمه این رمان صحبت می کنم. رمان «ناطور دشت» در سال ۱۹۵۱ نوشته شده و پانزده سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۵ برای اولین بار در ایران آقای احمد کریمی آن را به فارسی برگردانده است. ناشر ترجمه این اثر در ایران، انتشارات فرانکلین بود که آن را در زمان خودش با دقت بسیار چاپ کرد. ترجمه

